



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ آبان ۱۳۹۰

موضوع کلی: اشتراک احکام بین عالم و جاهل

مصادف با: ۳ ذی الحجه ۱۴۳۲

موضوع جزئی: ادله - روایات وجوب تعلم

جلسه: ۲۶

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دو روایت از روایات دال بر وجوب تعلم باقی مانده که آن‌ها را عرض می‌کنیم و به جمع بندی در رابطه با این طائفه از روایات می‌پردازیم.

روایت هفتم:

روایتی است که در ذیل آیه شریفه: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»^۱ وارد شده که امام (ع) می‌فرماید: «أَنَّهُ يُقَالُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هَلْ عَلِمْتَ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ قِيلَ فَهَلَّا عَمِلْتَ؟ وَإِنْ قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ هَلَّا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟»^۲؛ می‌فرماید: روز قیامت از بنده سؤال می‌شود آیا علم پیدا کردی یا نه؟ اگر عبد در جواب بگوید: بله به او گفته می‌شود: اگر می‌دانستی پس چرا عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی‌دانستم به او گفته می‌شود: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ پس روز قیامت بنده را برای محاکمه احضار می‌کنند و به او می‌گویند آیا می‌دانستی یا خیر؟ اگر بگوید: می‌دانستم به او گفته می‌شود چرا عمل نکردی و اگر بگوید: نمی‌دانستم به او گفته می‌شود چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ معلوم است که این سؤال و محاکمه در محدوده تکالیف و وظایفی است که خداوند متعال بر عهده انسان قرار داده است، این روایت شاید اظهر روایات باشد بر اینکه تعلم، وجوب مقدمی دارد، قطعاً عدم وجوب نفسی تعلم از این روایت فهمیده می‌شود ولی دو قرینه و شاهد روشن در خود این روایت وجود دارد که دلالت می‌کند بر اینکه تعلم و تفقه واجب مقدمی است؛ یعنی تعلم و دانستن مقدمه عمل است.

قرینه اول این است که می‌گوید: وقتی از عبد سؤال می‌شود که آیا می‌دانستی یا نه؟ اگر عبد بگوید: بله می‌دانستم به او گفته می‌شود اگر می‌دانستی چرا عمل نکردی؟ این جمله ظهور دارد در اینکه دانستن و علم پیدا کردن بخاطر عمل کردن است. قرینه دوم این است که می‌گوید: اگر عبد بگوید نمی‌دانستم به او گفته می‌شود چرا علم پیدا نکردی تا عمل کنی؟ این جمله تصریح می‌کند به اینکه تعلم و دانستن بخاطر عمل کردن است، پس این روایت دلالت دارد بر اینکه وجوب تعلم وجوب مقدمی است و مؤاخذه بر ترک عمل است نه بر نفس ترک تعلم، این روایت بهترین روایتی است که از نظر دلالت وجوب مقدمی را ثابت می‌کند.

روایت هشتم:

۱. انعام/۱۴۹.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۷۵ - امالی شیخ صدوق، ج ۱، ص ۸ و ۹.

صحیحہ فضلاء (زراره، محمد بن مسلم و برید العجلی) - اینکه گفته می‌شود فضلاء بخاطر این است که اینها بزرگانی هستند که شأن و جایگاه آنها معلوم است؛ یعنی مستقلاً این روایت را از امام (ع) نقل کرده‌اند و این دال بر این است که سند روایت اشکال ندارد - «قال ابو عبد الله (ع) لحرمان بن أعین فی شیءٍ سئلہ: انما یهلك الناس لانہم لا یستلون»^۱ امام (ع) در مورد چیزی که حرمان بن اعین از ایشان سؤال کرد فرمودند: مردم هلاک می‌شوند چون سؤال نمی‌کنند، مضمون این روایت این است که بر عدم سؤال و ترک تعلم هلاکت مترتب می‌شود و ترک تعلم منجر به هلاکت می‌شود، اگر مراد از هلاکت در این روایت هلاکت دنیوی باشد؛ یعنی مردم که گرفتار می‌شوند و مشکلات برای آنها پیش می‌آید و ضرر و خسران متوجه آنهاست به واسطه این است که تعلم را کنار گذاشته و سؤال نمی‌کنند؛ یعنی نتیجه قهری نپرسیدن و سؤال نکردن هلاکت و خسارت و ضرر است، پس اگر مراد، هلاکت دنیوی باشد در این صورت وجوب تعلم ارشادی است؛ یعنی می‌گوید نتیجه قهری ترک تعلم افتادن در گرفتاری‌ها و مشقات است.

اگر مراد از هلاکت، هلاکت اخروی؛ یعنی عقاب و عذاب باشد؛ معنایش این است که ترک تعلم مستلزم عقاب و مؤاخذه و عذاب و سخط الهی است، در این فرض دو احتمال داده می‌شود:

احتمال اول:

احتمال اول این است که بگوییم روایت بر وجوب نفسی تعلم دلالت دارد؛ یعنی می‌گوید: مردم عقاب می‌شوند چون تعلم را ترک می‌کنند؛ یعنی عذاب را مستقیماً متوجه بر ترک تعلم کرده است، اگر این احتمال مراد باشد در این صورت روایت بر وجوب نفسی تعلم دلالت می‌کند.

احتمال دوم:

احتمال دوم این است که هلاکت اخروی و عقاب که مترتب بر عدم سؤال و ترک تعلم است به واسطه این است که ترک تعلم منجر به صدور اعمال و کارهایی می‌شود که آنها موجب عقاب و عذاب می‌شود؛ یعنی گویا در اینجا واسطه حذف شده، ترک تعلم در واقع منشأ عقاب است اما نه از این باب که خودش عقاب دارد بلکه ترک تعلم موجب عقاب است از این باب که موجب ترک اعمالی است که مطلوب شارع است و همچنین مستلزم صدور اعمالی است که مبعوض شارع است لذا از باب اینکه موجب ترک اعمال مطلوب شارع و صدور اعمال مبعوض شارع می‌شود مستلزم عقاب است، اگر این احتمال مراد باشد در این صورت بر وجوب مقدمی تعلم دلالت خواهد کرد.

هلاکتی که در این روایت مطرح شده ظهور در این دارد که مراد، هلاکت اخروی است و هلاکت دنیوی مراد نیست، سؤال -هایی هم که اصحاب و روات از ائمه (ع) می‌کردند بیشتر مربوط به نیازهای دینی بوده لذا به نظر می‌رسد اولی این باشد که هلاکت در این روایت بر هلاکت اخروی حمل شود. عرض کردیم که بنا بر اینکه بگوییم مراد از هلاکت، هلاکت اخروی است دو احتمال وجود داشت که عرض کردیم به نظر ما احتمال دوم اقرب و اظهر است برای اینکه وقتی سؤال می-

^۱. کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب سؤال العالم و تذکره، ح ۲.

شود «انما يهلك النَّاس لآئِهِم لا يِسئلون». ما باشیم و این روایت آنچه که از این روایت استفاده می‌شود این است که مردم عذاب و عقاب می‌شوند چون نمی‌پرسند و سؤال نمی‌کنند؛ یعنی عقاب بخاطر ترک تعلم است اما عمده این است که با توجه به سؤالی که راوی از امام (ع) کرده معلوم می‌شود که ترک تعلم و ترک سؤال در محدوده اعمالی است که ترک آن‌ها منجر به هلاکت آن‌ها می‌شود، پس ترک تعلم و سؤال در محدوده کارهای مردم است لذا اعمالی که از آن‌ها صادر می‌شود موجب عذاب و عقوبت الهی می‌گردد، قرینه و شاهد دیگر این است که لفظ «انما» که در روایت آمده از ادات حصر است و دلالت می‌کند بر اینکه هلاکت و عقاب منحصر در عدم سؤال و ترک تعلم است در حالی که قطعاً هلاکت و عقاب منحصر در ترک تعلم نیست، عمده عقاب‌ها بخاطر اعمالی است که از انسان صادر می‌شود پس از آنجا که عقاب نمی‌تواند منحصر در ترک تعلم باشد می‌توان نتیجه گرفت که اگر ترک تعلم موجب عقاب است به واسطه اعمال است، بنابراین به نظر می‌رسد که این روایت هم بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کند.

جمع بندی روایات وجوب تعلم

ما از طائفه دوم روایات (روایات وجوب تعلم) هشت روایت را ذکر کردیم:

روایت اول که می‌فرمود: «طلب العلم فريضةً على كل مسلم الا ان الله يحب بغاة العلم» بر اهمیت تعلم و تفقه دلالت می‌کند و کمال آن را اثبات می‌کند، پس لزوم تعلم از این روایت استفاده نمی‌شود.

روایت دوم که می‌فرمود: «طلب العلم فريضةً على كل مسلم» تنها روایتی بود که بر وجوب نفسی تعلم دلالت می‌کرد.

روایت سوم مرسله یونس بن عبد الرحمن بود «هل يسع الناس ترك المسئلة عما يحتاجون اليه فقال (ع): لا» این روایت بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کرد، ما عرض کردیم ترک سؤال در اینجا مطلق نیست بلکه ترک سؤال از آنچه که مورد نیاز مردم است ممنوع است و این نسبت به عمل معنا پیدا می‌کند پس این روایت وجوب مقدمی تعلم را اثبات می‌کند.

روایت چهارم: «ان كمال الدين طلب العلم و العمل به الا و ان طلب العلم اوجب عليكم من طلب المال و قد أمرتم بطلبه من اهله فاطلبوه»، عرض کردیم در صدر این روایت کمال دین به طلب علم و عمل معرفی شده، این صدر بر وجوب نفسی دلالت نمی‌کند بلکه اهمیت طلب علم را دلالت می‌کند ولی اگر اهمیت هم استفاده می‌شود باز هم طلب علم مقدمه عمل است چون می‌گوید: کمال دین طلب علم و عمل به آن است، پس علم به تنهایی کمال نیست بلکه علمی که عمل را در پی داشته باشد کمال است، جمله «اوجب من طلب المال» هم بر لزوم دلالت نمی‌کند و دال بر کمال بودن طلب علم است، در مورد «قد أمرتم بطلبه من اهله فاطلبوه» هم عرض کردیم در واقع در مقام ارشاد به حکم عقل است که برای طلب علم باید به اهله مراجعه کرد، در مجموع آنچه از روایت چهارم به دست می‌آید این است که طلب علم و عمل مهم است؛ یعنی وجوب مقدمی را دلالت نمی‌کند بلکه دال بر اهمیت مقدمی است؛ یعنی طلب علم اهمیت دارد ولی آن اهمیت بخاطر این است که علم، مقدمه عمل کردن باشد، این روایت می‌تواند مؤید روایاتی باشد که بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کنند، ذیل

روایت هم که بر ارشاد دلالت می‌کند، ارشاد به اصل لزوم طلب علم نیست بلکه، ارشاد به طلب علم از اهلش است که به بحث ما مربوط نیست.

روایت پنجم «تفقهوا فی دین الله فإنه من لم یتفقه فی الدین فهو اعرابی» هم دال بر وجوب ارشادی تعلم است.

روایت ششم به قرینه جمله‌ای که در ذیل روایت آمده که فرمود: «لم ینظر الله الیه یوم القیامة و لم یزک له عملاً» بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کند، ما در این جمله سه احتمال دادیم و در بین آن سه احتمال احتمالی را تقویت کردیم که بر وجوب مقدمی تعلم دلالت داشت، پس احتمال سوم اظهر از سایر احتمالات بود و ما به قرینه این احتمال وجوب مقدمی تعلم را استفاده کردیم.

روایت هفتم: «انه یقال للعبد یوم القیامة هل علمت فان قال: نعم قیل فهلا عملت؟ و ان قال: لا، قیل له هلا تعلمت حتی تعمل؟»، این روایت در وجوب مقدمی تعلم صراحت دارد.

روایت هشتم «قال ابو عبد الله (ع) لحرمان بن اعین فی شیء سئل: انما یهلك الناس لانهم لا یسئلون» در وجوب مقدمی تعلم ظهور دارد.

لذا در بین این روایات فقط یک روایت (روایت دوم) بر وجوب نفسی تعلم دلالت دارد، روایت سوم، ششم، هفتم و هشتم بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کند، روایت چهارم هم به نوعی مؤید وجوب مقدمی تعلم است و روایت پنجم هم بر وجوب ارشادی تعلم دلالت می‌کرد، پس از هشت روایتی که ذکر شد تقریباً پنج روایت یا شش روایت در مسیر بیان مقدمیت تعلم برای عمل هستند و در واقع اثبات کننده وجوب مقدمی تعلم هستند.

پس جمع بندی ما از این روایات این است که تعلم فی نفسه کمال است ولی برای عمل لازم است و ترک تعلم حرام است چون منجر به ترک عمل می‌شود و اگر عملی در کار نباشد تعلم فی نفسه کمال محسوب می‌شود.

البته جای این سؤال وجود دارد که با روایتی که بر وجوب نفسی تعلم دلالت می‌کرد و همچنین روایتی که بر وجوب ارشادی دلالت می‌کرد باید چه کار کنیم؟ ما فعلاً در مقام بررسی و جمع بندی مجموع این روایات از حیث حل تعارض خود این روایات نیستیم اما اجمالاً عرض می‌کنیم که ما شش روایت داریم که بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کنند، یک روایت بر وجوب نفسی تعلم و یک روایت هم بر وجوب ارشادی تعلم دلالت می‌کرد، آیا می‌توان روایاتی را که دال بر وجوب مقدمی است به منزله مقید روایتی بگیریم که دال بر وجوب نفسی تعلم بود؟ پاسخ این است نمی‌توان آن روایات را مقید روایت دال بر وجوب نفسی تعلم دانست چون ما نحن فیه از موارد حمل مطلق بر مقید نیست و شرائط حمل را ندارد اما بالاخره روایات دال بر وجوب مقدمی از شهرت روائی برخوردارند و کثرت روایات دال بر وجوب مقدمی قرینه است بر اینکه باید این روایات را بر روایات دیگر مقدم کنیم و رجحان با این روایات است، پس اگر بین روایت دال بر وجوب نفسی تعلم با روایات دال بر وجوب مقدمی تعلم نتوانستیم جمع کنیم ترجیح با روایات دال بر وجوب مقدمی تعلم است گرچه امکان جمع هم وجود دارد به این نحو که روایت دال بر وجوب نفسی تعلم را حمل بر اعتقادات بکنیم و روایات دال

بر وجوب مقدمی تعلم را مربوط به فروع دین و اعمال انسان بدانیم، روایات دال بر وجوب ارشادی هم در دائره روایات دال بر وجوب نفسی قرار می‌گیرد به این معنا که بالاخره انسان برای رفع جهالت باید طلب علم کند ولی مشکلی وجود دارد و آن اینکه بر ترک وجوب نفسی عقاب تعلق می‌گیرد ولی ترک وجوب ارشادی عقاب ندارد ولی در عین حال این دو با هم قابل جمع هستند؛ یعنی منافات ندارد تعلم، واجب نفسی باشد ولی در عین حال این اثر را هم داشته باشد که جهالت انسان را برطرف کند، پس روایات طائفه دوم (روایات دال بر وجوب تعلم) اجمالاً بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کند.

با توجه به این مطلب این روایات می‌تواند اشتراک احکام بین عالم و جاهل را ثابت کند. وقتی تعلم و تفقه برای عمل واجب باشد؛ به این معنا است که تکلیف و عمل برای همه ثابت است اعم از عالم و جاهل، کسانی که احکام و تکالیف را می‌دانند باید به آن تکالیف عمل کنند و کسانی هم که نمی‌دانند باید تعلم و تفقه کنند تا بتوانند به تکلیف خود عمل کنند وگرنه معاقب خواهند بود و هذا هو معنی اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل.

بحث جلسه آینده: طائفه سوم روایات دال بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل را انشاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»